

گلچین عرفان

روابط و رفتار هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء با افراد

شیوا الهیون

ای که گفتی در حریم عشق مجنون وار باش وصل ما خواهی اگر، از مهر ما سرشار باش دیده و دل را ز هر آلودگی محفوظ دار خانه چون پاکیزه شد، آماده دیدار باش فرهمند مقبلین (الهام)

حضرت عبدالبهاء در نتیجه مصاحبت و هم‌زیستی با پدر بزرگوارشان و پرورش در دامان مادری چون آسیه‌خانم و توجه و عنایت ایشان رشد و نمو نموده به رتبه و مقامی واصل شده بودند که جمیع السن به ذکر و ستایش ایشان گشوده شده بود. برآستی تمام فضایل پدر در وجود والاگهر پسر متجلی گشته بود.

شهرت ایشان زبان‌زد هر دور و نزدیک شده بود. در هر گوشه و کناری صحبت از عباس افندی جوان، جوانی که کامل و لایق بود، جوانی که دارای منطق عالی، طبعی شوخ و سبکی روحانی بود، چرا که در قدرت بیان و نوشتن و خصائل حمیده و کمالات ممدوحه در بین انام مشهور بودند. در هر مجلسی وارد می‌شدند قدرت و قوت بیانشان، رفتار و سکنتاشان، همه رامیهوت و حیرت‌زده می‌ساخت.

حضرت عبدالبهاء دارای چشمانی آبی، مو و محاسنی مشگی و مجعد، قامتی برازنده، قلبی به وسعت دریا و دارای هوش و شخصیتی جذاب بودند.

حضرت عبدالبهاء همواره با مردم و طبقات مختلف در ارتباط بودند و می‌توانستند آنها را از مواهب و عطایای جمال قدم مستفیض نمایند. آن حضرت با کلامی دلنشین و شفافبخش و با ادراکی عمیق به نیازهای درونی نفوس پی می‌بردند و داروی شفافبخش تجویز می‌نمودند.

ایشان به مقامی بس والا از کمال و فضیلت نائل شده بودند و آن را برای نوع بشر تعلیم می‌دادند. تحمل سرگونی‌ها و بغض و عداوتها، فقر و تنگدستی‌ها، و عذاب، همه و همه بر مهربانی و محبت و فداکاری و شکیبایی و بردباری ایشان افزوده بود و روز بروز شوق خدمت و

خدمتگزاری به جمیع ملل در روحشان قویتر و آشکارتر می‌شد، زیرا به سفارش آب بزرگوارشان در محض ورود به عکا که فرموده بودند:

"من کارهایم را با دنیای خارج تمام کردم و از این پس کار من منحصر به نزول الواح و آثار خواهد بود و ملاقات با مردم و خدمت به آنها را به تو واگذار می‌کنم، زیرا خدمت جوهر عبادت است."

میرزا حبیب، که حرم مبارک حضرت اعلیٰ خالهٔ پدری ایشان بود، برای زیارت جمال قدم به ارض اقدس رفته بودند. ایشان می‌گوید "روزی که همه در باغ جنیه جمع شده بودیم و جمال مبارک نیز تشریف داشتند بعد از مدتی حضرت عبدالبهاء مشرف شدند. هیکل مبارک فرمودند امروز باغ صفایی نداشت، ولی حالا با آمدن سرکار آقا با صفا شد. سپس رو به حضرت عبدالبهاء فرمودند اگر از صبح می‌آمدید خیلی بهتر می‌شد. حضرت عبدالبهاء در جواب گفتند متصرف و عده‌ای دیگر پیغام داده بودند که می‌آیند، لذا مجبور شدم بمانم و از آنها پذیرایی کنم. جمال مبارک با تبسم فرمودند سرکار آقا سپر همه است. همه در کمال راحتی و آسایش بسر می‌بردند. معاشرت با این قبیل افراد بسیار مشکل است. این سرکار آقا است که در مقابل همه قد علم کرده، برای خیر و صلاح دیگران از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند." (مثل اعلیٰ، ص ۵۸)

حضرت عبدالبهاء، در دنیایی که خصومت‌آمیز و کسالت‌آور و بی‌ارزش و سرشار از بغض و کینه بود وظیفهٔ روحانی خود را به نحو احسن ایفا نمودند و با درایت و اقتدار ثابت نمودند که شایستگی احراز چنان مقام والائی را دارا می‌باشند و مراتب عبودیت و فروتنی را بین یار و اغیار نمایان ساختند و بیشتر اوقات خود را صرف امور مردم و ملاقات اشخاص از هر قشر و طبقه نمودند که برای زیارت آن حضرت از دور و نزدیک مشرف می‌شدند.

۱- چگونگی ملاقات با زائران

زائران دسته‌دسته مشتاقانه منتظر دیدار مولای محبوب خود به این طرف و آن طرف می‌نگریستند، برخی ناتوان، برخی نابینا، بسیاری فقیر و رنگ‌پریده و درد و الم چشیده، برخی اطفال، گروهی دانشمند و سیاستمدار، بعضی خبرنگار و کشیش، افرادی که قلبشان آکنده از بغض و کینه بود، هر یک بر طبق آمال قلبی خود منتظر و مترصد زیارت مولای حنون بودند. وقتی در می‌شد قلبها به طپش در می‌آمد و چشمها خیره می‌نگریست. مولای مهربان با گیسوانی نقره‌فام و چشمانی آبی به رنگ دریا که همهٔ افراد را به یک رنگ می‌نگریست از در وارد شده با

تبسم همیشگی به استقبال زائران می‌رفتند. همه منتظر شنیدن کلامی از آن لبان متبسم بودند که یک‌مرتبه ایشان می‌فرمودند خوب هستید؟ خوش هستید؟ آیا خوش و سالم هستید؟ آنها به یک باره مدهوش شده و خود را در آغوش پر مهر و عطوفت ایشان ملاحظه می‌کردند. با بیانات شیوا و شیرین آنها را مطمئن می‌ساختند که از دیدارشان خوشحالند. سپس می‌فرمودند مسرور باشید. زائران، آنها که در بحث و حیرت فرو رفته بودند، هق‌هق کنان می‌گریستند. آن حضرت با دستهای مبارک اشکها را از گونه آنها می‌زدودند و می‌فرمودند:

"مسرور باشید زیرا خداوند برای جمیع مخلوقات خود سرور خواسته است و این بهجت و شادی مخصوصاً برای انسان مقدر شده است زیرا قابلیت درک آن را دارد. ابواب جهان روح برای او باز است، پس برای موجودات دیگر چنین عنایتی نشده است." (درگه دوست، صص ۱۶۱-۱۶۸؛ بهاء‌الله شمس حقیقت، ص ۵۲۹)

گوئی از بندگان جمال مبارک در هر شرایطی جز سرور و تبسم انتظار دیگری نداشتند و به آنها می‌آموختند که بهائی باید با روئی باز و بشاش پذیرای هر فردی و موقعیتی باشد. می‌خواستند به آنها بفهمانند که مسرور باشند زیرا فضل و منقبتی موفور برایشان رقم خورده که آنرا نمی‌توان با کرورها ثروت معامله کرد.

از میان جمع می‌گذشتند و مرحبا می‌گفتند. از وجناتشان محبت و عطوفت هویدا بود. در عین ملاحظت دست نوازش بر سر و رویشان می‌کشیدند و «چند تن از یارانشان که کلاه قرمز بر سر داشتند با چهره‌ای بشاش در جوارشان با نهایت احترام و ادب در فاصله معین از او، او را همراهی می‌نمودند و او را سرکار آقا خطاب می‌کردند. تمام زائران که عشق مولای توانا تمام وجود آنها را احاطه کرده بود در دل آرزو می‌نمودند "آیا ممکن است ما نیز چون آنان در التزام و خادم مولای مهربان باشیم؟"» (یادداشتها، ج ۱، ص ۸۵)

در اثر تشویق هیکل مبارک و ابراز عشق و لطف، زائران آنچه را در نهان خانه دل و روح پنهان داشتند به لسان جاری می‌ساختند. آن حضرت با گوش شنوا پذیرای بیانات زائران بودند. این شیوه‌ای بود که حضرت عبدالبهاء در ملاقاتهایشان با تمام زائران اعم از نصاری و بهائی و مسلمین عرب و ترک و ایرانی و خارجی، رجال حکومت و روسای اهل علم و تجار و سایر افراد اعمال می‌کردند.

۲- الف : صبوری و شکیبائی آن حضرت

هیچگاه به وعظ و نصیحت نمی‌پرداختند. اجازه می‌دادند تا زائر هر آنچه دل تنگش می‌خواهد بگوید. وقتی حضرت عبدالبهاء در بُسْتُن (Boston) تشریف داشتند، استانوود کاپ (Stanwood Cup)، که یکی از مؤمنین بود با پدرش به حضور مبارک مشرف شدند. پدر ایشان هفتاد و پنج ساله و هنرمند و مردی مذهبی مسیحی بود و دائماً به پسر خود می‌گفت: "پسرم، من برای تغییر عقیده خیلی پیر هستم." (هر دو) از فرصت به‌دست‌آمده جهت ملاقات بسیار خرسند و مسرور بودند. در این تشرّف پدر استانوود کاپ رشته کلام را بدست گرفته و متکلم وحده بود و سعی داشت برای آن حضرت وضع قانون و مقررات نماید و حضرتش را در مسائل روحانی روشنی فکر بخشد. حضرت عبدالبهاء با کمال محبت و رأفت مطالب او را استماع می‌کردند و آن حضرت از این مصاحبه معکوس ادنی ناراحتی و نارضایتی نمی‌فرمودند، در حالی که آنها را در دریای محبت عمیق خود مستغرق نموده بودند با حالت تبسم جلوس نموده و در مقابل اظهارات پدر ایشان به ندرت تکلم می‌فرمودند. بالاخره پدر ایشان از محضر مبارک بیرون آمد، در حالی که احساس می‌کرد مصاحبه جالب و خوبی بوده ۳ این رفتار مبارک درس بزرگی از فروتنی برای آنها بود که نشان می‌داد در بسیاری مواقع افرادی می‌توانند فقط بدین وسیله که مستمع خوبی هستند به دیگران کمک نمایند. و یا وقتی در جمع زائران برخلاف انتظار مردی جمع را پس زده بدون دعوت در جمع حاضر شده و بدون اجازه سیگاری آتش زده و با تمسخر می‌گفت "میخواهم مقاله‌ای در خصوص عبدالبهاء بنویسم، احتیاج به برخی نکات مهم دارم،" مرتب صحبت می‌کرد و طرز تکلمش خارج از ادب بود، حضرت عبدالبهاء از جا برخاسته و با اشاره او را به اطلاق خود دعوت نمودند. بعد از مدتی صدای قدمهای آنها شنیده شد که از وسط تالار گذشته و دم در، با کلماتی مملو از مهربانی و عواطف با او خداحافظی فرمودند. فی‌الحقیقه اعمال و رفتار و افکار آن حضرت با همه فرق داشت و دائماً در پی آن بودند که همه مسرور باشند و سعی داشتند اگر فردی در جمع باعث کراهت می‌گردد او را تنهایی به حضور دعوت نمایند تا دیگران از حضور او مشوش نشوند و قلبشان نرنجد. در واقع حضرت عبدالبهاء به یک فرد بهایی بدین وسیله نشر نجات را می‌آموختند که با رویی باز پذیرای هر عقیده‌ای باشند، فرصت صحبت را به طرف مقابل دهند، به وعظ و نصیحت نپردازند.

۲- ب: نحوه هدایت و راهنمایی

هیچگاه مستقیماً به نقض بیانات طرف مقابل نمی‌پرداختند، بلکه قدم به قدم فرد را به جلو راهنمایی می‌کردند تا به هدف معهود خویش برسانند و پیوسته اجازه می‌دادند فرد با رضایت و خاطری خوش از محضر مبارک خارج شود. در قدم‌های اول ایشان را جذب لطف و صفا و عشق و فیر خود می‌نمودند تا طالب برای ملاقات‌های ثانی مشتاقانه پیشقدم گردد. لازم به ذکر است که حضرت عبدالبهاء بعنوان مثل اعلاّی امر مبارک به احباء نشان می‌دادند که هدف از تخلّق به اصول و قوانین حیات بهائی، تنبّه غافلان و جذب قلوب بیگانگان و هدایت جاهلان است، که سبب ایجاد الفت، اتحاد و یگانگی بین آنان و جلب نفوس غیرمؤمن به امر بدیع می‌گردد و وقتی الفت و محبت حقیقی بین مؤمنین ایجاد شود، آنان یکدل و یک‌زبان، با عمل و بیان می‌توانند به تبلیغ امر پردازند و به خیل عاشقان جمال قدم خواهند افزود. در حقیقت باید به واسطه اخلاق ملکوتی و الهی نفوس را منجذب افق اعلی ساخت. بین بهائی‌بودن و انسان‌بودن طبق رفتار حضرت عبدالبهاء تفاوت بارزی وجود دارد. مجموعه کمالات انسان را می‌سازد و مجموعه کمالات بدیع و صفات الهی، انسان بهائی را. فرد بهائی نه تنها باید حائز کمالات انسانی باشد، بلکه باید حائز کمالات بدیعه روحانیه نیز باشد، و صفات حق را در خود تجلی سازد. وقتی احباء خمیر مایه امر الهی هستند پس باید سبب اصلی حیات روحانی دیگران گردند.

۳- شفای روحانی و ارتباط با بیماران

بارها پیش آمده بود اگر زائری بیمار بود، آن حضرت دست‌های او را در میان دو دست مبارک گرفته و برای لحظاتی به چهره او می‌نگریستند و سپس می‌فرمودند: "ای کاش می‌توانستم بیماری و رنج تو را به جسم خود منتقل نمایم." بیمار را مطمئن می‌ساختند که این کلمات مقصود قلبی هیکل مبارک می‌باشند.

در موضوع طبابت حضرت عبدالبهاء بارها مطالبی فرموده بودند مبنی بر اینکه جناب کلیم طبّ قدیم را خوب می‌دانستند و حضرت عبدالبهاء هر کس را که رجای شفا می‌نمود، دستور صادر نمی‌فرمودند، زیرا جمال قدم فرموده بودند طبابت نکنند، تا احباء با مراجعه بغیر اطباء عادت نمایند و از کسانی که حرفه طبابت ندارند استعمال نکنند. حضرت عبدالبهاء نیز بر طبق فرمایش آب بزرگوارشان هیچگاه طبابت نمی‌کردند ولی به شفای روحانی افراد می‌پرداختند و این مسلم است اگر شخصی اعتقاد قلبی به شفای روحانی داشته باشد درمان می‌گردد. احباء چون عشق و

محبت حضرت عبدالبهاء را در دل داشتند با ملاقات ایشان از هر گونه درد و آلامی آرامش می‌یافتند. وقتی حضرت عبدالبهاء ابراز می‌داشتند که "ای کاش می‌توانستم بیماری و رنج تو را به جسم خود منتقل نمایم" در واقع به بیمار چنان قوت و قدرت روحانی القاء می‌نمودند که فرد در لحظات اولیه احساس بهبودی می‌نمود. اکثر افراد، مخصوصاً مؤمنین، اذعان می‌نمودند وقتی حضرت عبدالبهاء دست بر زانوی طرف مقابل می‌گذاشت و یا دست او را در دست خویش می‌گرفت در آن لحظه نیروی قوی تمام وجود فرد را احاطه می‌ساخت. متناوباً توصیه می‌نمودند "محبت قلبی خود را به هر کسی که از کنار تان می‌گذرد نثار نمایید." (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی، ص ۲۴۲) برآستی محبت اکسیر اعظم است برای تقلیب قلوب و شفای روحانی افراد، انسان را خلق بدیع نماید و به همین دلیل است که احباء نباید محبت خود را از هیچ نفسی دریغ نمایند.

۴- تبسم هیکل مبارک

حضرت عبدالبهاء پیوسته در بالین افراد مریض در دیدار فقرا در جمع یاران و اغیار، لبخند و تبسمی الهی بر لب داشتند که این خود یکی از خصائل برجسته و فضائل هیکل مبارک بود، تبسمی جانبخش که در هنگام وداع نیز آنرا از هیچ کس دریغ نمی‌نمودند. با صدای بسیار شیرین و لحنی طنین‌انداز و با تبسمی گیرا، تمام دوستان که در حول مبارک ایستاده بودند را اطمینان می‌دادند که در جمیع عوالم با ایشان خواهند بود، حتی اگر با ایشان در عالم مادی وداع کرده باشند، خنده‌ای از اعماق قلب می‌کردند و دست بر شانه آنها می‌گذاشتند.

۵- اظهار اشتیاق

وقتی احباء در سفر اروپا و آمریکا به زیارت آن حضرت نائل می‌شدند، با تبسمی همیشگی می‌فرمودند "خوب هستید؟ خوش هستید؟" و سپس می‌فرمودند "من از دیدار شما خوشحالم. شما از فاصله دوری برای ملاقات من آمده‌اید. من هم از راه دورتری برای دیدار شما آمده‌ام." (یادداشتها، ج ۱، ص ۴۴۴) حضرت عبدالبهاء محبت مضاعف قلبی خود را از دیدار دوستان بدین وسیله بیان می‌فرمودند. زائران نیز اشتیاق حضرت عبدالبهاء را در رفتار و گفتارشان عملاً مشاهده می‌نمودند که ایشان در سن کهولت با ناتوانی جسم و با داشتن عشق احبای الهی در دل، به دیدار آنها اقدام نمودند. برخی اوقات طبق فرهنگ مرسوم خود در رویارویی با افراد احتیاجی

نمی‌بینند که اشتیاق قلبی خود را ابراز نمایند ولی بواقع حضرت عبدالبهاء با چنین شیوه رفتاری به ما بندگان جمال مبارک می‌آموختند که از ابراز محبت و اشتیاق دیدار غفلت ننمائید، آن را با کلام نشان دهید تا طرف مقابل نه تنها با رفتار، بلکه با گفتار نیز، بیشتر به آن اذعان یابد.

۶- نگاه هیکل مبارک به افراد

حضرت عبدالبهاء هیچگاه قانع به نگاه کوتاه به افراد نبودند، بلکه با نگاه‌های طولانی در چشم‌هایشان فروغ شادی را ظاهر می‌کردند که این فروغ شادی را با لبخند آمیخته با احترام همراه می‌ساختند.

مولای توانا در تمام دیدارهایشان با مومنین و غیرمومنین به چهره افراد پیرامون خود می‌نگریستند و سپس چشم‌های خود را می‌بستند، گویی از عوالم پنهان الهی منتظر تأیید و هدایت ربانی می‌شدند؛ سپس با لبخندی دوباره به چهره‌ها نظر افکنده با اداء کلامی روان و دلنشین که شاید خارج از موضوع به نظر می‌رسید و عمیق‌تر از فهم ظاهر بود آنها را مورد لطف و مرحمت قرار می‌دادند.

۷- دعا به جهت جمع و برای افراد

عادت مبارک چنان بود که قبل یا بعد از صحبت و یا خطابه به دعا می‌پرداختند، که بیشتر اوقات نزدیکان گمان می‌نمودند که آن حضرت از فرط خستگی چشم‌هایشان را بسته‌اند، ولی بعد متوجه می‌شدند که آن حضرت مانند پدری مهربان برای فرزندان روحانی خود دعا می‌خواند و طلب تأیید می‌کنند.

۸- روش هیکل مبارک جهت انتقال شخص به عوالم روحانی

در برخورد‌هایشان روش خاصی برای انتقال شخص به عوالم الهی، و بعد، بازگرداندن او به عالم مادی، داشتند. این تجربه را کورتیس کلسی (Curtis Kelsey) که برای برق‌کشی روضه مبارک به ارض اقدس دعوت شده بود چنین تعریف می‌کند:

"شامگاهی را که یکی از به‌یادماندنی‌ترین تجارب او در حیاتش بود، او در قدم‌زدن با حضرت عبدالبهاء احساس می‌کرد او ملامت سرشار از عشق مولای بی‌همتا بود و بواسطه این محبت

گوئی در آسمانها سیر می‌کرد، زیرا وقتی در جوار سرکار آقا بود و قلبش آکنده از عشق او، این محبت وجود باطنی او را تطهیر می‌کرد، روح او را به سوی ابرهای سبک پرواز می‌داد، در آن مشی کلامی مابین او و آن حضرت رد و بدل نمی‌شد. لحظاتی بدون کلام و سخن می‌گذشت. افکار متعدّد از ذهن کورتیس می‌گذشت و آن حضرت ناگفته می‌دانست که در وجود کورتیس چه می‌گذرد. یکی دو لحظه بعد آن حضرت عبای خود را روی شانه او کشیده به انگلیسی فرمودند شب زیبایی است، ماه زیبا، ابرها زیبا. هیچ کس چیزی نگفت. یکی دو لحظه بعد حضرت عبدالبهاء رو به کورتیس کرده فرمودند "راه رفتن برای تو مشکل است؟" کورتیس فکر می‌کرد که چه می‌تواند بگوید. از یک نظر، او در حال قدم‌زدن نبود، بلکه در میان دو بازوی هیکل اطهر بود. به آن حضرت عرض کرد که "خیلی خوشحالم که با شما قدم می‌زنم." اما زبان برای بیان احساس واقعی‌اش قاصر بود. ولی حضرت مولی‌الوری می‌دانستند که چرا کورتیس آنگونه احساس می‌کند، زیرا فرمودند "تو اینگونه فکر می‌کنی چون آکنده از عشقی." (عشق و بندگی، ص ۳۷)

۹- شیوه شروع مکالمه با افراد

شیوه خاص حضرت عبدالبهاء در اغلب ملاقاتهایشان این چنین بود که بلافاصله شروع به صحبت نمی‌کردند، اجازه می‌دادند تا فرد لحظاتی در عوالم خویش غرق شود و خود را آکنده از محبت و لطف آن حضرت احساس کند. بعد از لحظاتی که کاملاً به افکار درونی‌اش پی می‌بردند آنگاه شروع به مکالمه می‌نمودند.

حضرت عبدالبهاء، مثل اعلاّی دیانت بهائی، در ملاقاتهایشان با افرادی که آمادگی باطنی و درونی نداشتند هیچگاه سعی نمی‌کردند بوسیله قدرت روحانی که داشتند افراد را متحیر کنند و آنها را تابع و وفادار خود سازند، بلکه آنها را غرق در عشق و محبت و لطف و صفای خویش می‌فرمودند. دائماً ناظر بر روح افراد بودند. به آنها می‌آموختند چگونه عشق بورزند، چگونه همه را دوست داشته باشند، چگونه با همه ارتباط برقرار کنند، و هر قدر قابلیت و توانایی روحانی افراد بیشتر بود به همان نسبت قدرت نیروی روحانی خود را به آنها مضاعف نشان می‌دادند. مثلاً افرادی چون ژولیت تامسون نقاش (در کشیدن شمایل مبارک) - می ماکسول - مسترکینی همه مقرر بودند که در ملاقاتهای خود الهام و مکاشفه از حضرتشان دریافت کرده بودند؛ این الهام از عشق شدید ناشی می‌شد. و زمانیکه افراد نسبت به امر مبارک قائم به خدمتی می‌شدند این الهام و مکاشفه هادی و راهنمای آنها می‌شد.

چند حرفی نقش کردی از رقوم سنگ‌ها از عشق آن شد همچو موم (مولانا)

۱۰- نحوه تماس ظاهری و اظهار حمایت

شیوه رفتاری حضرت عبدالبهاء در رویارویی با زائران چنان بود که گاه عبای خود را بر دوش زائران می‌کشیدند و یا در اکثر اوقات با گرفتن دست و بازوی طرف مقابل و دست‌گذاشتن بر شانه آنها و فشردن دستشان آنها را مورد ملاحظت قرار می‌دادند. تجربه نشان داده، کسانی که در هنگام دست دادن با طرف مقابل وقتی بازو و شانه او را می‌گیرند یا دست بر شانه می‌گذارند، معمولاً از دوستان نزدیک و یا خویشاوندان هستند، با برقراری این ارتباط به طرف مقابل نشان می‌دهند که از او حمایت کرده و او را دوست دارند. حضرت عبدالبهاء با رفتارشان برآستی به زائران نشان می‌دادند که در تمام احوال برایشان چون پدری مهربان هستند. هر وقت احتیاج به حمایت داشته باشند از این حمایت دریغ نمی‌کنند، آنها را در سبیل‌های سخت و صعب تنها نمی‌گذارند، همیشه چون دوست هم‌دوش ایشان هستند، و در این دوستی هیچگاه تظاهر نمی‌کردند، بلکه آنچه می‌گفتند در عمل نشان می‌دادند.

خانم مارگارت لاگرانگ و یکی از دوستانشان، که از احبای جانسن‌تاون آمریکا بودند، وقتی به حضور آن حضرت رسیدند حضرت عبدالبهاء به مارگارت فرمودند: "من برای والدین شما (که صعود کرده‌اند) دعا کردم." در این موقع چشم‌های مارگارت و دوستش پر از اشک شد. مترجم با لحن نصیحت‌آمیزی گفت "بهتر است در محضر مبارک گریه نکنید." وقتی مارگارت سرش را بلند کرد حزن هیکل اطهر را مشاهده نمود. این حزن بخاطر آنها بود، نه برای خودشان. سپس مانند پرنده‌ای که برای نوازش بچه‌های خود بال و پر می‌گشاید دست‌های خود را بسوی آنها دراز کردند و فرمودند: "بخندید، بخندید." یک نوع قدرت آسمانی در لحن مبارک بود که هر گونه مقاومتی را در هم می‌شکست. بنابر امر مبارک هر دو در رکاب ایشان به کلیسائی که قرار بود بیاناتی ایراد کنند براه افتادند. مارگارت در کنار هیکل مبارک و دوستش روبروی ایشان نشسته با محبت دست مارگارت را گرفتند و با دست دیگر به شانه او زدند. سپس همین عمل را با دوستش تکرار نمودند. وقتی مارگارت عرض کرد که آرزومند است تمام عمر را در خدمت وجود مبارک بسر برد، وی را دختر خود خطاب نمودند. همان طور که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح نیز یکی از یاران وفادار را دختر خود خطاب فرموده بودند به او خاطر نشان ساختند که در جرگه یاران

باوفای ایشان قرار دارد و او با شنیدن این سخن فکر کرد که دیگر غمی در دل نخواهد داشت. (یادداشتها، ج ۲، ص ۴۴۵)

۱۱- دلسوزی و دقت در رفع مایحتاج دیگران

مولای توانا مستمراً چون پدری مهربان به دلداری و رفع حاجت مستمندان می‌پرداختند و با روحی مملو از عشق و شفقت و محبت بر آن بودند افرادی که در حول مبارک هستند از لحاظ خوراک و پوشاک و استراحت در رفاه بسر برند.

هیکل مبارک به عادت غذایی افراد بسیار اهمیت می‌دادند. مثلاً به آشپز تاکید نموده بودند که غذای کورتیس مملو از پروتئین باشد، زیرا آمریکائیه‌ها پروتئین زیادی مصرف می‌کنند. دائماً سر میز غذا چون مادری مهربان برای کورتیس غذا می‌کشیدند و می‌فرمودند "بیشتر بکش." کورتیس خاطر نشان می‌کند که "من انتظار چنین رفتاری را از مادرم داشتم، نه پدرم." (عشق و بندگی، ص ۴۷) حضرت عبدالبهاء نمی‌گذاشتند کسی در فراق خانواده احساس دلتنگی و کمبود نماید. بدین سبب، همیشه مایحتاج افرادی را که برای حتی چند روزی رحل اقامت (در ارض اقدس) می‌افکندند برآورده می‌ساختند، چه مایحتاج مالی و چه معنوی بود.

۱۲- آداب میهمان‌داری

آداب میهمان‌داری آن حضرت زبان‌زد خاص و عام بود. حضرت عبدالبهاء خود از میهمانان پذیرائی می‌کردند و مرتباً میهمانها را به خوردن ترغیب می‌نمودند "بخورید، بخورید و مسرور باشید" اما خود بسیار کم غذا میل می‌کردند و مرتباً در اطراف میز غذا شادمانه مشی می‌فرمودند و مزاح می‌کردند و وقتشان را به سخن‌گفتن و لبخند زدن و خدمت‌کردن می‌گذراندند. مرتب بشقابها را از غذا پر می‌فرمودند. شریقه‌ها (ایرانی‌ها) عادت دارند میهمان خود را شخصاً پذیرائی نمایند. هر از گاهی از اتاق خارج می‌شدند تا میهمانها به راحتی غذا صرف نمایند تا خجالت مانع غذا خوردن آنها نشود، حتی به آشپزخانه می‌رفتند و برای میهمانان غذا می‌پختند. ایشان از نکات جزئی مثل مراقبت از اینکه اطاق پذیرائی زائران وسائل راحتی را دارا باشد هر گز غافل نمی‌شدند، اما در عین حال هیچ توجهی به راحتی و آسایش خویش نمی‌فرمودند.

۱۳ - چگونگی اظهار عبودیت و خضوع و فروتنی

پیوسته خود را خدمتگزار خطاب می‌نمودند و عبودیت جمال قدم را اکیلیل جلیل می‌دانستند. در رفتار چنان نشان می‌دادند با وجود آنکه پسر جمال مبارک بودند و در مقام مرکز میثاق؛ می‌خواستند به مؤمنین به عینه نشان دهند که انسان در هر مقام و منصب که باشد باید خود را به تاج وهاج خضوع و فروتنی بیاراید، هیچ‌گاه بر دیگری فخر ننماید و کلمه‌ای از غرور بر زبان نراند. در بیاناتشان از کلمه من استفاده نمی‌کردند و به مردم با چشم احترام می‌نگریستند و آنها را نفوس خطاب می‌نمودند.

۱۴ - خدمتگزاری بیچارگان و بلاکشیدگان

در سبیل خدمت غالباً فقیرترین و بیچاره‌ترین مردم را مساعدت می‌نمودند. محبت بی‌دریغ خود را نثار غم‌زدگان، افسردگان، مصیبت‌زدگان و بلاکشیدگان می‌کردند. آنها را به اطلاقشان آورده در سر سفره پهلوی خود می‌نشاندند، می‌خندیدند و صحبت می‌کردند تا تمام اضطراب و تشویش و دغدغه و شرم آنها زائل شود. در سفرهای آمریکا و اروپا هیچ وقت دعوت اغنیاء را قبول نمی‌کردند، ولی اگر فردی از ثروتمندان یا بزرگان به

حضور مشرف می‌شد او را با روی باز می‌پذیرفتند. بیشتر دوست داشتند که با فقرا مصاحب شوند و به کرات به ملاقات آنها می‌شتافتند. پیوسته حضرت عبدالبهاء در ایام جشن و شادی در کلبه فقرا حضور می‌یافتند، با آنها خوش و بش می‌کردند، از سلامتی و راحتیشان جويا می‌شدند، برایشان هدایا می‌بردند. بیشتر به فقرایی که آبرومند بودند، دست به سوی کسی دراز نمی‌کردند، و در سکوت رنج می‌بردند، و یا کسانی که دسترنجشان تکافوی خرج روزانه‌شان را نمی‌کرد در خفا نان و غذا می‌فرستادند. هیچ‌گاه باب منزل آن حضرت را کسی بسته نمی‌یافت. فقرا می‌شتافتند و ایشان به خدمتشان می‌پرداختند. بارها مشاهده شده بود که از نواحی روستائی، فقیران عرب به جستجوی حضرت مولی‌الوری آمده بودند. در حقیقت، به آنان نشان می‌دادند که برادرشان هستند و همواره در هر زمان که نیاز و احتیاج داشته باشند حضرت عبدالبهاء مساعد و یار و غمخوار آنها خواهد بود.

در میان فقرا به افرادی که تنومند بودند و بدنی سالم داشتند کمک نمی‌کردند. توصیه می‌کردند هر کسی باید دارای شغل و حرفه باشد و کار شرافتمندانه‌ای داشته باشد. حتی خود آن حضرت

به حرفه حصیربافی آشنایی کامل داشتند و در بدو ورود به قشله عسگریه حرفه حضرت عبدالبهاء سبب نجات احباء شد.

حضرت عبدالبهاء وقتی در دوبلین تشریف داشتند (گوینده واقعه) در میهمانخانه‌ای که حضرت عبدالبهاء اقامت داشتند سکونت داشت. روزی از پنجره می‌نگریست، ملاحظه کرد هیکل مبارک مشی و دیکته می‌فرمایند و منشی به سرعت مرقوم می‌کرد. در این هنگام فقیر ژنده‌پوشی از پهلوی میهمانخانه می‌گذشت. فوراً آن حضرت منشی خود را فرستادند که آن شخص بیچاره را برگردانده و به محضر مبارک آورد.

حضرت مولی‌الوری دست او را گرفته و با لبخندی آسمانی وی را خوش‌آمدی دوستانه گفتند. آن مرد در نهایت درجه فقر و لباسش غرق چرک بود. مخصوصاً شلوارش چنان پاره بود که حتی پاهای او را درست نمی‌پوشاند. با وجود این مدتی با وی صحبت داشته و سعی می‌کردند او را شاد فرمایند. بالاخره چهره مرد فقیر خندان و شاداب شد. چون به سراپای او نگریسته چیزی فرمودند که گویی این بود که شلوار این مرد خیلی پاره است. صبح بود و خیابان خالی از رفت و آمد. گوینده که به تماشای آن حضرت مشغول بود، دید هیکل مبارک زیر طاقی رفته و پس از کمی، تشریف آوردند و شلوار خود را بدان مرد مرحمت داشته و باو فرمودند: "خدا با تو باشد." سپس رو به منشی نمودند، گویی ابداً امری خارق‌العاده روی نداده. برآستی هر نفسی که شاهد چنین صحنه‌ای باشد به فرموده جمال مبارک مس وجودش با این کیمیای روح به طلای خالص تبدیل می‌گردد. (درگه دوست، ص ۱۷۴) اگر آن حضرت متوجه می‌شدند که یک دست لباس اضافی در منزل دارند فوراً آنرا به فقیری می‌بخشیدند و پیوسته می‌فرمودند: "چگونه سر به بالین راحت و تجمل گذارم، حال آنکه چه بسا افرادی حتی محتاج پناهگاهی هستند." (یادداشتها، ج ۱، ص ۵۷)

۱۵ - نحوه قبول هدایای قیمتی

آن حضرت از هیچ فردی هدیه‌ای قبول نمی‌فرمودند. به محض تقدیم هدایای قیمتی، تشکر می‌نمودند، بعد آن را بین دو دست گرفته، تبرک نموده به صاحبش مرحمت می‌فرمودند تا آن را صرف اموری چون ساخت مشرق‌الاذکار، دستگیری از فقرا و امور جامعه نمایند (این عکس‌العمل در مورد هدایای گران‌قیمت بود). روزی جمعی از احباء هم‌عهد شدند که دست بدامان ذیل اطهر شوند تا هدیه آنها را آن حضرت قبول نمایند. آن حضرت صاحبان هدایا را احضار فرموده خطاب به آنها نطقی نمودند: "این هدایا موقتی است، ولیکن آن هدایا ابدی است. این جواهر را باید در

جعبه و طاقچه گذاشت تا آخر متلاشی گردد، اما آن جواهر در خزائن قلوب خواهد ماند و الی الابد در عوالم الهی باقی و دائم خواهد بود. لهذا من محبت شما را که اعظم هدایا است به جهت آنها (عائله مبارک) می‌برم. در خانواده ما نه انگشتر الماس و نه یاقوت نگه نمی‌دارند. آن بیت از اینگونه زخارف پاک و مبراست. حال من این هدایا را قبول کردم، ولی نزد شما امانت می‌گذارم تا بفروشید و قیمت آنها را برای مشرق‌الاذکار شیکاگو بفرستید." (سفرنامه، ج ۱، صص ۳۹۶-۳۹۷)

هیکل اطهر هدایای بسیار کم‌ارزش (از لحاظ مادی) مانند دستمال، گل، و سبد میوه را با شادی زیاد می‌پذیرفتند و با لبخندی جانانه تشکر می‌نمودند.

۱۶- اهداء هدیه به دیگران

هرگاه میهمانی به جهت آن حضرت ترتیب داده می‌شد آن حضرت سعی می‌نمودند به میزبان، کلفتها و نوکرها در خاتمه جلسه هدایایی تقدیم نمایند تا تلافی مخارج میهمانی گردد.

۱۷- عدم اعتنا به راحت و آسایش خویش

در سفرهای آمریکا و اروپا آن حضرت در ترن تختخواب نمی‌گرفتند و می‌فرمودند: "می‌خواهم تقیدی به راحت تن نداشته باشم، مرد سفر باشم و سرباز راه حق." (یادداشتها، ج ۲، ص ۸۷۹) و دائماً به احباء متذکر می‌شدند فضیلت انسان به معرفت و کمال و روحانیت است نه امور مادی و دنیوی. مولای توانا هیچ‌گاه، حتی در منزل، روی تختخواب نمی‌خوابیدند (با وجود اینکه یکی از احباء، به علت کهولت سن ایشان، تخت فلزی با تشک به ایشان هدیه داده بودند). بالاپوششان عبایشان بود و به اطرافیان می‌آموختند که به راحتی دیگران بیشتر اهمیت دهند. حتی بسیار اتفاق افتاده بود که آن حضرت هشت روز متوالی به خاطر شادی و سرور میهمانان بدون اینکه غذایی میل نمایند سر سفره حاضر می‌شدند. در روزهای عادی به یک وعده غذا قناعت می‌کردند. اگر مطلع می‌شدند افرادی نیازمند در طول روز غذایی میل نکرده‌اند سهم عائله را به ایشان می‌فرستادند.

به افراد عائله آموخته بودند که طوری لباس بر تن نمایند که نمونه و مثالی باشند برای اغنیا و تقویت و تشویقی برای فقرا. وقتی یکی از صباپای آن حضرت ازدواج می‌نمودند لباس مخصوص بر تن نکرده و به یک لباس ساده اکتفا نمودند، و وقتی از آن هیکل نازنین سؤال شد چرا برای دخترشان لباس مخصوص تهیه نفرموده‌اند؟ آن حضرت به نحو ساده و محبت‌آمیز پاسخ دادند

"دختر من لباس گرم بر تن دارد و همه آنچه را که برای راحتیش لازم است در اختیار دارد. اما فقرا و مساکین هیچ ندارند، لهذا آنچه را که صبیهام احتیاج ندارد به فقرا خواهیم داد، نه به او." (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی، ص ۱۱۷)

۱۸- تمایل به آراستگی و پیراستگی

همشیره هیکل مبارک در خاطرات خود می‌نویسند که "حضرت عبدالبهاء را به چشم پدر مهربان دوم نگاه می‌کردیم و تمام مشکلات کوچک و بزرگ خود را نزد آن حضرت می‌بردیم و ایشان در تمام مسائل و مشکلات توجه مخصوص عنایت می‌کردند. هیکل مبارک نظافت و پاکیزگی و نظم و ترتیب را بسیار دوست داشتند و همیشه میل داشتند همه را آراسته ببینند و به آنها توصیه می‌نمودند که «چرا شما زیباترین پیراهن هایتان را بر تن نکرده اید؟»" (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی، ص ۲۴۸)

حضرت مولی‌الوری به امور جسمانی اهمّیت زیادی می‌دادند و دوست داشتند احباء نه تنها از لحاظ روحانی، بلکه از لحاظ جسمانی نیز، در صحّت و سلامت و پیراستگی شایانی باشند، ولی توصیه می‌نمودند هر چیز را بقدر احتیاج مصرف نمایند، زیرا زیادت از حد کسالت می‌آورد.

۱۹- سادگی و عدم تکلف

رفتار و کردار و زندگی حضرت عبدالبهاء از سادگی و روحانیت کامل سرچشمه می‌گرفت و لباس خود را از ارزاترین پارچه تهیه می‌کردند. چنان رفتار می‌نمودند که اجازه داده نمی‌شد زندگی ایشان سبب بروز تکلف برای دیگران شود. با آنکه احباء اتومبیل به ایشان هدیه داده بودند، ولی برای طی طریق از اتومبیل استفاده نمی‌کردند و با پای پیاده مسیر را طی می‌کردند. و این رفتار مبارک از فروتنی و قدرت و نیروی خارق‌العاده روحانی ایشان حکایت می‌کرد.

۲۰- امداد از قوای روحانی

به احباء می‌آموختند زمانی که جسم ناتوان است می‌تواند روح به مدد جسم وارد معرکه گردد و قوه روح القدس تاثیر فوق‌العاده‌ای بر روح افراد گذارد. حضرت عبدالبهاء عملاً این روش را به دوستان و احباء نشان می‌دادند. روزی که از محفلی بی‌اندازه شلوغ مراجعت می‌کردند و به ظاهر از ازدحام و کار زیاد خسته بودند چون به منزل می‌رفتند مؤمنین حول مبارک بسیار ناراحت بودند

که آن حضرت در سن کهولت این قدر به خودشان زحمت می‌دهند و در فکر راحت خود نیستند، و وقتی به منزل رسیدند متوجه شدند برای اینکه به اطاق استراحت تشریف ببرند بایستی پله‌های زیادی را بالا بروند. همه در این فکر بودند که ناگهان ملاحظه کردند هیکل مبارک تمام پله‌ها را به تندی طی کردند، بدون اینکه در وسط راه ابدأ توقفی نمایند و به حالت عجیبی به افراد نگاه کردند که با آهستگی و خستگی از پله‌ها بالا می‌رفتند. فرمودند "شماها پیر هستید ولی من بی‌اندازه جوان." (یادداشتها، ج ۱، ص ۴۸۷) حضرت عبدالبهاء به همه نشان دادند که به واسطه قدرت جمال قدم همه چیز ممکن است، و می‌خواستند بفهمانند که قوه الهی در دسترس همه است. هر کس به خدمت و نشر نفعات الله می‌پردازد و در راه حق قدم برمی‌دارد می‌تواند از آن منبع قدرت و قوه ملکوتی به خوبی استفاده نماید و آن وقت است که با نبود توانایی جسم، روح به مدد جسم می‌شتابد. انسان در ابتلائات و مصیبتها و سختی‌ها تنها به قوه الهی می‌تواند تحمل سختی‌ها نماید و این شیوه رفتاری را حضرت عبدالبهاء به عینه به اطرافیان آموختند و می‌فرمایند: "بدین طریق روح می‌تواند با اصالت خود بر عالم انسانی فرمانفرمایی کند." (درگه دوست، ص ۱۸۴)

۲۱ - عادت شنیدن و گوش دادن

امتیاز برجسته حضرت عبدالبهاء را در طرز رفتارشان با طالبان حقیقت می‌توان متوجه شد. حضرت عبدالبهاء برخلاف عادت و رفتار دانشمندان و عالمان مسائل را ابتدا با سکوت جواب می‌دادند و در باطن طرف را تشویق بر حرف زدن می‌کردند. با کمال ملاحظت و رأفت و وقار و ادب به آنها گوش می‌دادند و هرگز به محض سؤال جواب نمی‌دادند و حاضر جواب نبودند و حاضر نبودند فشار و ناراحتی به جویندگان حقیقت وارد شود، و بدین سبب همه افراد در حضور مبارک احساس ارزش می‌نمودند و هرگز خود را در معرض قضاوت نمی‌دیدند. دائماً بدون ابراز هر گونه خستگی به سؤالها و صحبت‌های افراد، هر چند سطحی، گوش فرا می‌دادند تا طرف مقابل خود ساکت شده و فرصت سخن گفتن را به آن حضرت می‌داد.

۲۲ - تعلیم محبت الله

در ملاقاتهایشان با کشیش‌ها در وهله اول به ستایش مقام آنها می‌پرداختند که چگونه به هدایت و تربیت افراد مشغولند. سپس صحبت از عمل می‌فرمودند. در آخر عادت داشتند از جا برخاسته،

تا درگاه مشایعت می‌نمودند. چه زیبا محبت‌الله را تعلیم می‌دادند و طرف مقابل را تقلیب نموده خاضع می‌ساختند. به اطراف می‌نگریستند و اگر چیزی برای تقدیم هدیه می‌یافتند دریغ نمی‌نمودند. به تمام نفوس، چه مؤمن و چه غیرمؤمن محبت داشتند. با کمال شفقت و مهربانی، حتی با نفوسی که قابل تحمل نبودند، رفتار می‌نمودند. عاشقانه به تمام موجودات عشق می‌ورزیدند، زیرا نور الهی را در وجه هر فردی مشاهده می‌نمودند.

۲۳ - جذب نفوس در فضای بی تکلف

اصالت خانوادگی خود را مغرورانه به نمایش نمی‌گذاشتند. وقتی در جمع دانشمندان، ممولین، طبیبان، استادان دانشگاه قرار بود خطابه‌ای ایراد نمایند جناب کلبی آیواز تعریف می‌کند که میزبان بسیار مضطرب بود که حضرت عبدالبهاء چه مطالبی را می‌خواهند برای این قشر از افراد ایراد نمایند. حتی قبل از شروع خطابه به حضرت عبدالبهاء می‌گوید که این افراد منهمک در جهان مادیات هستند. ابدأ در پی امور روحانی نیستند و برخی منکر خدا. لطفاً در صورت امکان در باره بقای روح صحبت نمایید. میزبان بسیار میل داشت میهمانی خوب از آب درآید. وقتی حضرت عبدالبهاء با روی متبسم با آنها رو به رو شدند، بعد از حال و احوال متقابل و مقدمه‌چینی‌های میزبان، حضرت عبدالبهاء اجازه خواستند حکایتی ذکر نمایند که یکی از هزاران حکایت‌های شرقی بود. جمیع از صمیم قلب در انتهای قصه خنده می‌کردند و از این حکایت حالت انجماد و خستگی اجتماع بر هم خورد و دیگران هم به مناسبت داستان مبارک شروع به تعریف داستان کردند. چهره مبارک از سرور می‌درخشید و در آخر فرمودند شرقی‌ها قصص فراوان دارند که جوانب مختلف حیات را بیان می‌کند. بسیار شیرین و خوشمزه هستند و سپس در مورد زندان و سجن مبارک بیاناتی فرمودند و بعد فرمودند سعادت به مادیات نیست. در آن مجلس فقط اشاره مختصری به خود و تعالیم الهی نمودند. قبل از متفرق شدن جمع حالتی از احترام و توقیر نسبت به هیکل مبارک در قلب افراد پدیدار شده بود. محال بود خطابه‌ای مفصل یا نطق علمی این حالت و کیفیت را ایجاد نماید. پس از رفتن میهمانها، برخاستند نزد میزبان تشریف‌فرما شدند، با لبخندی فرمودند: "آیا خوش آمد؟" (درگه دوست، ص ۱۵۸)

مولای توانا اگر در ملاقات اولیه صحبت از عالم روح و روحانیات می‌نمودند اشخاصی که غرق در مادیات و امور دنیوی بودند مسلماً لذتی از آن بیانات نمی‌بردند. حضرت عبدالبهاء در ملاقات اول

در طلب جذب آن افراد که در امور مادی منہمک بودند برآمدند تا رغبتی به جلسات و ملاقاتهای آینده در خود بیابند. لذا مجلس را با آنچه آنها می‌خواستند و در دل می‌طلبیدند شروع نمودند.

۲۴ - عادات هیکل مبارک در هنگام ایراد نطق و خطابه

حضرت عبدالبهاء بارها تاکید می‌فرمودند که (متن) خطابه نباید از قبل نوشته شود. بلکه ناطق باید بر حسب حال و احوال جمع خطابه را ایراد نماید. زیرا چه بسا خطابه از قبل نوشته شده قابل ذکر برای جمع نباشد، بلکه باید ناظر بر احوال و خلق و خوی مخاطبین، موقعیت زمانی و مکانی بود و سپس شروع به ایراد خطابه کرد. به افرادی که فکر می‌کردند اهمیت خطابه به طویل بودن آن است عملاً یاد می‌دادند که ایراد چند کلمه بهتر و نافذتر از هزاران مجلد و خطابه طولانی است. حضرت عبدالبهاء آداب مخصوصی را در ایراد خطابه رعایت می‌فرمودند. با لبخندی آسمانی پشت تریبون می‌ایستادند. مرتباً در پشت تریبون به جلو و عقب مشی می‌فرمودند. دست خود را به تحکم از بالا به پایین نمی‌آوردند. هرگز انگشت خود را به عنوان تحذیر بلند نمی‌فرمودند. حالت معلم به خود نمی‌گرفتند. دستهای مبارک در تمام اوقات دائماً از پایین به سوی آسمان بلند می‌شد و دستها رو به بالا بود. با این حالت همیشه سعی در صعود و ترقی نفوس و ارواح افراد به سوی عالم الهی داشتند و وقتی مترجم به ترجمه بیانات مبارکه می‌پرداختند دائماً با تکان دادن سرشان اهمیت نکات را متذکر می‌شدند. اجازه نمی‌دادند که خمودت افراد حاضر را احاطه نماید، بلکه لحن و صوت ملیح ایشان طوری بود که طنین صدای مبارک معابد را به لرزه در می‌آورد و هر خفته را بیدار می‌نمود.

بیشتر در بیان مطالب از مثل و تشبیه و تمثیل استفاده می‌کردند تا بیانات هر چه بهتر و ملموس‌تر قابل درک گردد و جذابیت کلام صدچندان شود و درک و فهم آن سهل گردد و بیانات الهی به نفوس به نحو احسن القاء شود.

۲۵ - احتراز از غلبه بر سایرین، عدم تحقیر نفوس

هیچ‌گاه بر آن نبودند نکات قوت شخصیت خود را به رخ حاضرین بکشند و آنها را مغلوب نمایند و با روح والایی که داشتند حاضر نبودند شخصی نزد ایشان اظهار ندامت نماید و به تحقیر نفس خویش پردازند. مثلاً وقتی لیدی بلامفیلد از محضر مبارک درخواست نموده بود که پروفوسور براون در صدر انجمن قرار بگیرد تا حالت تذکر خود را ابراز نماید و در خیالات نفوس رفع ابهام

گردد، آن حضرت جوابی نفرمودند. وقتی فردای آن روز پروفیسور براون بی‌خبر وارد مجلس شد، در آخر مجلس هر یک از حاضرین اجازه تشرّف خصوصی خواستند که باز مشرف شوند. وقتی پروفیسور براون نیز خصوصی با آن حضرت ملاقات نمودند، بعد از اظهار خضوع در مرتبه اول خواست از آنچه گذشته عرض حال دهد و عذرخواهی نماید. فرمودند "باید صحبت‌های دیگر بداریم، صحبتی که مورث محبت می‌شود." (سفرنامه، ج ۲، صص ۲۹-۳۰) سعی داشتند انس و الفت در بین افراد حاکم شود. کدورت و بغض را نمی‌پسندیدند. با آنکه حضرت مولی‌الوری به توسط نزول الواح به پروفیسور براون بر آن بودند که قدر این نعمت را بدانند و او در جواب پاسخ‌های عبودیت‌آمیز می‌داد؛ سالها اقداماتی علیه امرالله به عمل آورد. گرچه در آخر عمر متذکر شد، ولی جبران مافات نکرد. ولی دائماً در تشویق ایشان کوشا بودند تا به یاری امرالله بپردازد. حتی در نامه‌ای به ایشان فرمودند: "ما زیاران چشم یاری داشتیم."

۲۶- تحذیر از بعضی افراد

وقتی تعدادی از افرادی که به نوع بشر محبتی نداشتند در پاریس به حضور مبارک رسیدند، حضرت عبدالبهاء به تحمل آراء و افکار ایشان پرداختند. ولی وقتی مشاهده می‌نمودند که ذهن کوچک آنها نسبت به وسعت ظهور جدید بسیار مقید و کوچک است بسیار مکدر می‌شدند و هر وقت از این افراد سخنی به میان می‌آمد آن حضرت عباى خود را به دور بدنشان می‌پیچیدند و می‌خواستند حاضرین را متوجه سازند که باید احباء از چنان افرادی که در گمراهی محض هستند خود را دور کنند و از آنها بپرهیزند. اگر بعد از تلاش‌های متمادی نتوانستیم بر آنها تاثیر گذاریم و آنها را از روح ایمان سرشار سازیم باید از آنان حذر کنیم تا مبدا تاثیر سوء در ما ایجاد کنند.

۲۷- تقویت روحانی افراد سست عقیده

وقتی حضرت عبدالبهاء بر آن می‌شدند که به تقویت روحانی افرادی که در عقیده سست شده و به طرف نقض میثاق متمایل شده بودند بپردازند، شیوه مبارک چنین بود که در جمعی که ایشان و افراد دیگر حول مبارک حضور داشتند، یکی از مؤمنین را مخاطب ساخته و در باره اهمیت اطاعت با لحنی شماتت‌بار با وی صحبت می‌کردند. در دل اطمینان داشتند که مخاطب که روی سخن مبارک با ایشان است در ایمان محکم و استوار است و می‌خواستند از ایشان که در مقابل

تازیانۀ زبان تسلیم شود، تا آثارش به یکی از مومنین که سستایمان شده بود و نیاز به تقویت روحانی داشت برسد. این عمل کرد مبارک فوراً منتج به نتیجه می‌شد و به هدف می‌رسید. (داستان واقعه را که روی مشروحاً تعریف می‌کند می‌توان در عشق و بندگی، ص ۱۹ مطالعه نمود.)

۲۸ - قاطعیت در مقابل ناقضین

در مورد ناقضین چشم بخشش نداشتند. قاطعانه حرکت می‌نمودند و می‌فرمودند چشم‌پوشی و عفو سبب غفلت و جسارت آنها می‌گردد. ولی اگر یکی از آنها طلب ملاقات می‌کرد آن حضرت رد نمی‌کردند و در نهایت محبت و لطف و مدارا و سکون و توکل با آنان رفتار می‌نمودند و نفرت و کدورت را بزرگترین گناه می‌دانستند و پیوسته متذکر می‌شدند که "نباید معامله به مثل کرد. باید افراد خاطی را در پرتو محبت خالصانه و صمیمانه به موجودات پاک و منزهی تبدیل کرد." (خاطرات، ص ۲۳۹)

در ایام نقض دائماً به نزول الواح جذیبه و شوقیه مبادرت می‌فرمودند و در بیانات روح امید و نشئه جدید به احباء می‌بخشیدند، و در مقابل ناقضین هیچ‌گاه اظهار ضعف و زبونی نمی‌کردند. چنانچه خطاب به ناقض اکبر پیغام فرستادند که "نه تو آن عمر هستی که امر به این عظمت را بلند کنی و نه من آن علی هستم که از دست تو در نخلستان گریه کنم و نه اینکه از دست تو زبون و ناتوانم." (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح، ص ۲۳)

۲۹ - رفتار منصفانه همراه با شفقت، حتی در مقابله با ناقضین

مولای بی‌همتا به احباء سفارش می‌نمودند در حق نفوسی که به ما ستم روا می‌دارند بخشنده و مهربان باشیم و می‌فرمودند در مورد میهمان نیز، حتی اگر از کافران باشند، به همان شیوه رفتار کنید و محبت نمایید و بخشش را شیوه خود سازید. مثلاً وقتی خبر اینکه حب‌الله، پسر پیر گفتار، نامزد معلمی مدرسه‌ای که به تازگی در طهران تاسیس شده بود به گوش احباء رسید، جناب یونس خان افروخته فوراً با آقایان ایادی و دو نفر دیگر محفل تشکیل می‌دهند تا قرار گذاشته و مؤسس مدرسه را ملاقات نمایند، نگذارند حب‌الله را به این سمت بپذیرند. عرض حال را به هیکل مبارک می‌گویند. هنوز مطلب تمام نشده بود که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند چطور نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیاندازید. این طریقه خدمت به امر

نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد. احبّاء باید آیت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری بیارند، ناظر به استعداد و قابلیت نباشند.

۳۰- تشویق به ترک تدریجی عادات مضره

وقتی مؤمنین حضور مبارک می‌رسیدند و عجز و ناتوانی خویش را از اجرای احکام اظهار می‌نمودند، حضرت عبدالبهاء هیچ‌گاه به وعظ و نصیحت اقدام نمی‌کردند تا فرد را به واسطه آن به اخذ تصمیم و غلبه بر عادت دعوت نمایند. بلکه آنها را تشویق می‌نمودند کم‌کم عادت پسندیده را جایگزین عادت مذموم نمایند. این طرز برخورد باعث می‌شد کم‌کم فرد نسبت به انجام عمل مذموم و قبیح بی‌میل می‌شد. بسیار مشاهده شده نصیحت و وعظ باعث می‌شود فرد جری شده به نپذیرفتن نصیحت ترغیب گردد. برای مثال جناب کلبی آیواز که عمل جراحی بزرگی انجام داده بودند و وضعیت اعصاب ایشان تعریفی نداشت مجبور شدند که تصمیم بگیرند سیگار نکشند، که از جوانی به آن مبتلا بودند. چون متوجه شد اجرای این تصمیم مافوق توانایی ایشان است زیرا بارها اقدام به ترک نموده بود ولی موفق نشده بود نزد حضرت عبدالبهاء رفته و حکایت را تعریف نموده حضرت عبدالبهاء به ایشان نگاه کردند سؤال فرمودند "چقدر می‌کشی؟" جواب داده شد. بعد فرمودند گمان نمی‌رود آن مقدار بحال تو مضر باشد. فرمودند برخی در شرق دائماً شرب دخان می‌کنند که حتی موی‌ها و ریش‌ها و لباس‌هایشان رنگ و بوی دخان می‌گیرد. فرمودند تو که به اندازه آنها نمی‌کشی، علاوه در آن سن و طول مدت عادت. فرمودند که نباید خود را زیاد زحمت بدهی. آنحضرت چنان به جناب کلبی آیواز نگریستند که ایشان فکر کرد هیکل مبارک باز یکی از آن شوخی‌های الهی را به خاطر آوردند. ایشان مضطرب بود. وقتی دید آن حضرت در باره مضرات عادت سیگار چیزی نفرمودند و ایشان را به اخذ تصمیم و غلبه بر عادت دعوت نکردند، بلکه فرمان آزادیش را در مقابل ایشان گذاشتند به ایشان آرامشی عنایت فرمودند که آن نزاع داخل فوراً فرو نشست. دو روز بعد از آن مشاهده کرد دیگر میل به تنباکو بکلی در ایشان از بین رفته. وقتی از حضرت عبدالبهاء در مورد عمل به احکام سوال می‌شد که افراد با وجود دارا بودن ضعف و خودخواهی چگونه می‌توانند به این اهداف عالی نائل گردند می‌فرمودند بایستی این امر متدرجاً صورت گیرد. برآستی آن حضرت با قوه روحانی به معالجه روح افراد می‌پرداختند. هر کس در تالو روح تابان ایشان قرار می‌گرفت حرارت و حیات تازه‌ای می‌یافت.

۳۱- حالات هیکل مبارک از لحاظ مؤمنین تیزبین

مومنین با نظر تیزبین آنقدر به حرکات و سکنات مثل اعلی امر مبارک توجه داشتند که از گذاشتن مولوی مبارک پی به حالات درونی وی می‌بردند. آن حضرت هرگاه خوشحال بودند مولوی مبارک را کج می‌گذاشتند و چون خوش آمد می‌فرمودند مولوی کمی عقب بود. هنگامی که جدی بودند آن را محکم بر بالای موهای خود می‌گذارند. وقتی اراده می‌کردند سلطه و اقتدار خود را نمایان فرمایند آن را کمی بالای ابروان جا می‌دادند. وقتی به خواندن مکاتیب و اوراق می‌پرداختند مولوی مبارک را به عقب سر می‌راندند و مجذوب کار خویش می‌شدند.

چرا نباید از نکات و ظرایف رفتاری هیکل مبارک بسادگی گذشت

دوستی و ایجاد رابطه را تنها نمی‌توان از طریق گفتگو با نفوس ایجاد نمود، بلکه رفتار و منش افراد نقش اساسی در ایجاد روابط فی‌مابین دارد. در واقع زبان رفتار، گویاتر و موثرتر از زبان گفتار است، زیرا عواطف و احساسات ما را به خوبی منعکس می‌سازد و نشان می‌دهد که تا چه حد برای دوستی با دیگران آمادگی داریم. افرادی که رفتار مطلوبی در برخورد با دیگران ندارند در دوستی دچار مشکل می‌شوند و نمی‌توانند دیگران را به خود جلب نمایند.

شرایط جلب و جذب را می‌توان بطور خلاصه این چنین بیان نمود. در هنگام صحبت کردن به چهره و چشمان طرف مقابل بنگریم. چهره‌ای شاد با نگاه مشتاقانه همراه با تبسم داشته باشیم، زیرا تبسم نشانه آمادگی برای پذیرش دوستی با دیگران است. همچنین نشان دادن علاقه به طرف مقابل سبب ایجاد رفتار دوستانه و احترام متقابل می‌شود.

ما باید آغازگر ارتباط باشیم و با سبقت در گفتن تحیت و تکبیر آن را به عینه نشان دهیم. دست‌دادن گام دیگری جهت برقراری ارتباط است، زیرا به او می‌فهمانیم که مایلیم با او رابطه دوستی برقرار کنیم و مشتاق ملاقات او هستیم. دائماً به صورت و چشم او در هنگام صحبت نگاه کنیم. به سخنان او دقیق گوش فرا دهیم و در مورد آن اندیشه نمائیم تا خوب بشنویم، خوب بفهمیم، و سعی در درک متقابل داشته باشیم، و از پیش‌داوری و نتیجه‌گیری فوری بپرهیزیم. گوش‌دادن مداوم طرف را به ادامه گفتار تشویق می‌کند. در گفتار خود متکلم وحده نباشیم و به آداب و سنن افراد ارج نهمیم. برای عقاید او احترام بگذاریم. اجازه دهیم طرف مقابل در محیطی بی‌تکلف و با اعتماد بنفس و به راحتی اظهار نظر نماید. سنجیده سخن بگوئیم.

گفتگو باید بر اساس تبادل نظر و حاکی از اشتیاق در مصاحبه با طرف مقابل باشد. در صحبت هرگز به مجادله نپردازیم. ابدأ مسرّانه بر سر یک کلمه نایستیم. با غرور و تسلّط تکلم نکنیم. دائماً روحیه سازگاری و تفاهم داشته باشیم. خودبین و خودپسند نباشیم. مواردی چون صدا، ریتم، بلندی و سرعت آن، خمیازه، دم و بازدم، همه در ایجاد ارتباط صحیح مؤثرند.

سنجیده سخن گفتن وسیله‌ای در ایجاد ارتباط است. اگر در برقراری دوستی و رابطه نتوانستیم اعتماد طرف مقابل را جلب نمائیم هرگز نباید مأیوس شویم. سعی کنیم متوجه باشیم که آنها چه انتظاری از ما دارند و در جهت تمایلات سنجیده آنان که با هدف ما هم‌سو است گام برداریم. نشان دهیم فردی اجتماعی هستیم، نه خلوت‌گزین. در گام نخست با سوآلها و یا مطالب ساده می‌توانیم آغازگر ایجاد رابطه باشیم. حتی می‌توانیم در صورت امکان با دادن هدایایی دوستی خود را مستحکم سازیم و مشتاقانه پی‌گیر احوال آنان باشیم. در مصیبت و مشکلات یار و همدم آنان گردیم. سعی کنیم فضا و فاصله و مرزهای دوستی و مودّت را هر چه بیشتر نزدیکتر کنیم. به آنچه می‌گوئیم عامل باشیم. این خود عامل بسیار مهمی در ایجاد ارتباط و نفوذ کلام است. به گونه‌ای رفتار نمائیم که کوچکترین حرکت و مختصرترین بیان و کلامان و معاشرتمان تا اعماق روح و قلب افراد اثر گذارد. سپس با توجه به مطالب ذکر شده در مورد شرایط ایجاد ارتباط و دوستی و بر اساس مطالبی که در رابطه با حضرت عبدالبهاء در سرفصل‌های قبل ذکر گردید می‌توان تمام موارد ایجاد ارتباط و دوستی را در معاشرت حضرت عبدالبهاء با افراد به عینه ملاحظه نمود. ایشان به احبّاء می‌آموختند که تمام اعضای انسان در ایجاد ارتباط دوستی و جلب و جذب افراد باید همبستگی داشته باشند. باید تمام اعضای انسان تربیت گردد تا بتواند از عهده چنین امر مهمی برآید. حضرت عبدالبهاء در رفتار و سکنااتشان شروط تربیت هر عضو از اعضای بدن را هم در گفتار و هم در کردار نشان می‌دهند، زیرا به فرموده جمال مبارک ما احبّاء ملزم به معاشرت با کلّ ادیان به روح و ریحان هستیم. هر قدر در این معاشرت بر طبق موازین امری و حیات بهائی قدم برداریم و افق بینش خود را وسیع کنیم امر مبارک هر چه زودتر به هدف خود که ایجاد وحدت نوع بشر است خواهد رسید، و این امر مستلزم ایجاد دگرگونی شگرفی در وجود افراد احبّاء است. مؤمنین باید قلب خود را به وسیله نیروی اسم اعظم و با ذکر حق و دعا و مناجات همراه با خلوص نیت لطیف و پاک سازند تا هر چه بهتر و بیشتر خود را به حق نزدیک کنند و در پیمودن مراحل ترقّی و تسریع آن تلاش خود را مضاعف نموده فضائی معنوی و روحانی ایجاد کنند. احبّاء برای ایجاد چنین تغییر و تحوّل عمیق در رفتار و کردار خود و تعمیم

آن به خانواده و در درجه بعد در جامعه باید خویش را تقلیب نمایند و جامعه خود را بدین وسیله منقلب سازند، زیرا تفکر و عمل ما احباء الگوئی برای جهانیان است. لذا، باید ظرایف رفتاری را با نظر تیزبین در رفتار و سکنات مولای توانا جستجو کنیم و از آن بسادگی نگذریم تا آن شویم که حضرت عبدالبهاء از ما انتظار دارند، چنانچه می‌فرمایند "خیلی مترصد و مشتاق حصول بشاراتم که بشنوم احباء مجسمه خلوص و صداقت و محبت و روح و ریحانند. آیا بدینوسیله احباء قلب مرا مسرور نمیدارند؟ آیا آرزوی قلب مرا متحقق نمی‌سازند؟ آیا به میل من رفتار نمی‌نمایند؟ آیا اشواق قلبیه مرا بموقع اجرا نمی‌گذارند؟ آیا بندای من گوش نمی‌دهند؟ من منتظرم، با کمال صبر منتظرم."

آنگاه که به میل مبارک رفتار نمودیم، ندای ایشان را لیک گفتیم، و حیات بهائی را در روش و شیوه زندگی خود پیاده نمودیم، آنگاه می‌توانیم به خیل افواج مقبلین بیفزائیم و سبب جلب و جذب نفوس غافل گردیم.

خاتمه

به راستی می‌توان گفت حضرت عبدالبهاء سرّ خداوند هستند. هر فردی که به اعمال و رفتار حضرت عبدالبهاء توجه می‌نمود متوجه می‌شد صفات عالیّه الهیه در وجود مبارک نمودار است. عمل آن حضرت حاکی از محبت‌الله بود. زیرملاک تشخیص محبت‌الله در قلب هر نفسی از نحوه عمل او پدیدار است. آن حضرت به عینه و به تمامه محبت‌الله را در وجود خود به نمایش می‌گذاشتند و این محبت‌الله سبب شده بود که محبت نوع بشر در قلب ایشان آشکار شود. حبّ الهی نه تنها سرپای وجود ایشان را فرا گرفته بود، بلکه سعی داشتند آن را به دیگران نیز سرایت دهند تا بدین وسیله مؤمنین بتوانند دگرگونی شگرفی در رفتار و کردار خود ایجاد نمایند. سعی داشتند آنان را کانون عشق و معرفت حق سازند به طوری که انتظار داشتند عالم وجود از حرکت آنان به اهتزاز آید.

بر اثر قربیت الهی که به واسطه محبت‌الله در وجود مبارک حاصل شده بود اتحاد خالق و مخلوق رخ داده بود. بر اثر این قربیت اسرار و رموز الهی بر صفحه قلب مبارک نقش بسته بود و بینش و بصیرتی فراتر از بینش انسان عادی حاصل شده بود. حبّ الهی منشأ حصول سرور روحانی در وجود ایشان گشته بود، سروری که حزن در پی نداشت و سبب تحمل حیات فانی و زودگذر و تحمل صدمات و بلاهای گشته بود.

حضرت عبدالبهاء برای نفوذ قوه روحانی در افراد به آنها چیزهایی ارائه می نمود که در خارج یافت نمی شد، رقیق آستان الهی را به عنوان معجون به هر فرد تجویز می نمودند تا هرکس نشئه‌ای از آن را گرفته تا در مقام فدا در سبیل معرفت سالک شده و به یقین و اطمینان برسد.

مسافری و مجاورین بواسطه اعمال و رفتاری که از آن حضرت می دیدند بی اختیار به سوی آن سراج وهاج متوجه می شدند و چون پروانه حول شمع وصال در گردش و پرواز مشغول بودند. دردهای خود را نکته به نکته می گفتند، طلب دعا و سلامتی می نمودند. آفتاب کرم ایشان فیضش عام بود. دور و نزدیک و دوست و دشمن نمی شناخت. تمام زوایای تاریک خانه‌ها را روشن می نمود و خانه‌های مخروبه قلوب را با انوار عطوفت بی دریغ و بی منت آرامش و گرمی و سرور می بخشید.

تاج وهاجش را جز به عبودیت و بندگی زینت نمی داد و به یاران می آموختند جز بر عتبه مهر یاران و اغیار تکیه نزنند، منتهی مقصد زندگیشان را بندگی بندگان دانند و خاکساری را پیشه خود سازند. وقتی به راه عشق می روند خود را فراموش کنند. آن وقت می توانند سبب سازندگی هم در خود و هم در جامعه خویش شوند. یاد می دادند عشق واقعی سبب پیشرفت و نمو است. عشق امید و زندگی را نوید می دهد و می آموختند فرد ناامید در حقیقت عاشق نیست و نمی تواند موجب تحول گردد. در واقع عاشق می تواند پیامهای جالبی به اطرافیان خود دهد و اگر نگران آینده جامعه خود است باید عاشق جمال مبارک باشد تا بتواند به اعمال تحول بیافریند نه به اقوال. آنوقت است که اعمال آمیخته با عرفان و احساسات روحانی شده روح بخش می گردد و سبب جذب عباد به امر الهی می گردد.

سرالله سرالله سرالله. اگر با او موانس نشویم، در اقدام او قدم نگذاریم، با او همدل نگردیم، هیچگاه و هیچگاه به سر خداوند پی نخواهیم برد. در خاتمه از درگاه اقدس اربی به جهت رفع کسالت و طلب عون و نصرت در نشر نفحات الله و توانائی بر عمل به احکام، مناجاتی را که از لسان اطهر حضرت عبدالبهاء صادر شده تلاوت می کنیم. قوله العزیز:

هوالله

ای پروردگار این یاران را بزرگواری نما و در ملکوت عزتت پایدار کن و از صهبای محبتت سرشار نما تا آهنگ تسبیح به ملکوت تقدیس رسانند و سبب انتشار نفحات گردند و به گفتار و رفتار

اثبات نمايند كه بهائى صميمى اند و روحانيان حقيقى، مظاهر انوار توحيدند و مطالع اسرار تجريد، از غير تو بيزارند و شب و روز مشتاق ديدار. پروردگارا عنايت فرما و بنواز و به اخلاق روحانيان همراز كن. توئى مقتدر و توانا و توئى مرئى و معلّم بى همتا.